

ماریه

طبی برخورد به بعضی کلمات گاهی فکر کرده‌ام که آیا ممکن بود کلمه‌ای دیگر را بجای این لفظ گذاشت یا خیر؟ مثلاً تصور میشود کرد کلمه‌ای پیدا شود بهتر از «نرکس» که حالت این گیاه شوخ چشم را در ذهن مجسم سازد؟ یا چه اسمی غیر از «نی» برای خشک چوبی میتوان بکار برد که با آهنگهای دنواز شکایت از جدائیها را بگوش جان برساند؟ مثلاً فریکیه‌ها بجای Rose آیا میتوانستند لغت متناسبی برای گل سرخ داشته باشند؟ شك نیست که خاطرات وحالات و کیفیاتی که از کلمه نرکس یا Rose و یا شبنم و غیر آن بر اعصاب وارد می‌آید، تأثیر لفظی کلمه نیست، بلکه تأثیر شکل و هیئت گل و شبنم است که این دو کلمه را در ذهن ما از کلمه زشت و ناهنجار «کیمخت» و «حنظل» - فی‌المثل - دقیق‌تر و لطیف‌تر جلوه داده است.

در بین اسامی خاص نیز این کلمات در هر ذهنی، خاطرهای ایجاد میکنند، چنانکه مسلماً هیچوقت کلمه «یوسف» - آن محبوب زلیخا فریب، با کلمه «جاحظ» در ذهن يك اثر نمیکند، همانقدر که کلمه «هند جگر خوار» روح را سوهان میزند، نام «مریم مجدلیه» و «ماریه قبطیه» مبهج روح و مفرح قلب است.

از این اسمهای خاص زنان، کلمه «مریم» ماری و ماریه آنقدر لطیف و دلپذیر است که بی اختیار، خاطره مجد و شکوه و زیبایی و عفت و عصمت و دلارامی را در ذهن بر میانگیزد، این کلمه نه تنها در زبان عرب و فارسی بلکه در زبانهای اروپائی نیز همین تأثیر را کرده چندانکه نام بیشتر دختران آن سامان قرنهای اخیر همین کلمه دور میزند تا بجائی که کلمه ماریه و ماریاژ، در آن زبانها از صورت خاص در آمده و به معنای عام مطلق ازدواج کردن و زن گرفتن در آمده است. (۱)

در تاریخ اسلام علاوه بر بحث مفصل و شیرین عیسی و مریم کلمه «ماریه» در خاندان محمد^ص نیز جایی برای خود باز کرده است. بد نیست مختصری از آن گفتگو کنیم. در روزهایی که گفتگو از مبعث حضرت رسول بود و فرستادگان حضرت

نامه‌هایی به پادشاهان و امرای وقت، برای قبول مذهب اسلام میبردند، در مصر پادشاهی حکومت داشت که ملقب به «مقوقس» بود، این کلمه معنای بنیاد و سازنده میدهد و لقب کلیه سلاطین آنروزه مصر بوده است.

حضرت رسول در «عام حُدیبیّه» (۱) یکی از امرای مورد اعتماد خود یعنی «حاطب ابن ابی بلتعَة اللخمی» را با نامه‌ای به مصر فرستاد و طی آن از او دعوت کرد که قبول اسلام کند. حاطب به اسکندریه رفت ولی در آنجا دسترسی به مقوقس پیدا نکرد اما برای ملاقات تدبیری اندیشید بدین معنی که قایقی سوار شد و شروع کرد به

پارو زدن تا خود را به حوالی کاخ مقوقس رساند، مقوقس در بالکن کاخ رو بدریا نشسته و با حاضران مشغول گفتگو بود، حاطب محاذی کاخ که رسید با فریاد و حرکت دست اعلام داشت که حامل نامه‌ای است مقوقس فرمان داد او را احضار کردند و او نامه محمد را تسلیم کرد. مقوقس مهر از نامه برداشت و این مطلب را در آن خواند: (۲)



«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الْمُقَوْسِ عَظِيمِ الْقِبْطِ سَلَامٌ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ الْهُدَى، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدَعَايَةِ الْإِسْلَامِ أَسْلِمْ تُسَلِّمُ، يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ، فَإِن تَوَلَّيْتَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ إِيْمَةُ الْقِبْطِ. قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ.»

۱ - مسلمانان در عهد پیغمبر هر سالی را بواقعه‌ای منتسب می‌داشتند از قبیل «سنه‌الاذن» و «سنه‌الزوال» و «سنه‌الاستواء» و غیره.

۲ - عین این نامه در موزه آستانه رسول محفوظ است و از آن عکس برداری شده، گفته میشود یکی از مستشرقین فرانسه در زمان سعید پاشا والی مصر عین نامه را در دیرری از دیرهای مصر حوالی اخمیم - یافته و بعد تسلیم «دارالانوار آستانه» نموده است.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ .

مقوقس نامه را خواند و سپس پیچید و در قوطی از عاج گذاشت و بدست یکی از جواری سپرد ، بعد رو به حاطب کرد و گفت : اگر محمد پیغمبر خداست دلیل مخالفت مردم با او چیست ؟ حاطب گفت : همانطوریکه عیسی آمد و مردم با او مخالفت کردند و حال آنکه موسی مردم را به آمدن مسیح بشارت داده بود ، عیسی نیز مردم را به ظهور محمد بشارت داده است ، البته ما دین عیسی را مطرود نمیدانیم ، ولی برای تکمیل آن میکوشیم (۱)

مقوقس گفت ، احسنت ، حکیمی که از جانب حکیم آمده‌ای ، و سپس نشانه‌های حضرت را از او پرسید ، بعد گفت من در مطالعات نجومی خود متوجه شده بودم که پیغمبری ظهور خواهد کرد ولی طبق معمول منتظر بودم ظهور او از نواحی شام و بیت المقدس باشد ، اکنون از صحرای عربستان این نور تجلی میکند .

سپس گفت : فعلاً من نمیتوانم مردم قبط را دعوت باسلام کنم و باید زمینه فراهم آید ، میل دارم کسی هم از صحبت بین من و تو باخبر نشود مخصوصاً از اهالی قبط کسی این نکته را نشنود . بعد قلم و دوات خواست و جواب حضرت را بدین عبارت نوشت :

« بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . لِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ مِنَ الْمُقَوِّسِ عَظِیْمِ الْقَبِیْطِ سَلَامٌ عَلَیْكَ . اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ قَرَأْتُ كِتَابَكَ وَفَهَمْتُ مَا ذَكَرْتَ فِيهِ وَمَا قَد تَوَالِيهِ . وَ قَد عَلِمْتُ أَنَّ نَبِيًّا قَد بَقِيَ وَ قَد كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّهُ يَخْرُجُ بِالشَّامِ وَ قَدَا كَرَمْتُ رَسُوْلَكَ وَ بَعَثْتُ لَكَ بِجَارِيَتَيْنِ لِهَمَا مَكَانٍ مِنَ الْقَبِیْطِ عَظِیْمٍ . وَ بَشِيَابٍ وَ بَغْلَةً لَتُرَكَّبَهَا . وَ السَّلَامُ عَلَیْكَ . »

باید گفت که علاوه بر آنچه در نامه نوشته شده - (دو جاریه و جامه و استر مصری) اشیاء دیگری نیز بعنوان هدیه به حضرت ارسال شده است که کتب روایت صورت آنرا بدین شرح ذکر میکنند :

۱ - ماریه قبطی دختر شمعون ، کنیزك خاص که مادر او اصلاً رومی بوده (۲)

۱ - اهالی مصر و قبط در آن زمان عموماً مسیحی بوده‌اند .

۲ - ماریه قبطی از اهالی یکی از قراء مصر موسوم به « حفن » بود . یاقوت در معجم البلدان میگوید « حفن بفتح الحاء ناحیه من نواحی مصر و فی الحدیث ، آهدی المقوقس الی النبی صلی الله علیه وسلم ماریه من فن حن رستاق انصنا »

۲- جاریه‌ای بنام «سیرین» که زیبایی او بیایه ماریه نمیرسید. ۳- جاریه دیگری بنام «قیسر» ۴- کنیزکی سیاه پوست بنام «بربر» ۵- غلامی سیاه پوست بنام «هابو» ۶- استری سرخ رنگ که بعداً «دلدل» نام گرفت. ۷- اسبی با زین و لگام موسوم به «میمون». ۸- خرمری سرخ فام که «یعفور» نامیده میشد. ۹- جعبه‌ای که يك سرفه‌دان و يك آئینه و شانه و يك شیشه روغن آرایش و مسواك در آن بود. ۱۰- مقداری عسل خالص. ۱۱- هزار مثقال طلا. ۱۲- بیست طاقه پارچه لباس مخصوص «قبطی». ۱۳- يك قوطی حاص مشك و عود. ۱۴- يك دست تنگ و ظرف پلور.



حاطب، با این هدایا از اسکندریه خارج شد، تا مرز عربستان يك دسته قراولان خاصه مقوقس او را بدرقه می‌کردند، در عربستان با قافله‌ای که بشام میرفت همراه شد و به مدینه رسید. در همین راه طیبی نیز به‌مراه او شد و بحضرت رسول درآمد. حضرت پرسید این کیست؟ حاطب گفت طیبی است که مایل باقامت در عربستان است، حضرت ابتدا رو به طیب کرد و گفت: تو بخانه و کشور خود بازگرد، ما قومی هستیم که تا گرسنه نشویم چیزی نمیخوریم و قبل از آنکه سیرشویم از غذا دست میکشیم، بنابراین احتیاجی به طیب نداریم. (۱)

سپس هدایا را عرضه داشتند، حضرت یکی از جاریه‌ها را به «حسان بن ثابت» بخشید و دیگری را به «ابوجهم بن حذیفه عدوی» تسلیم کرد و ماریه را برای خود نگاهداشت. ماریه چنان جائی در دل حضرت برای خود باز کرد که عائشه و حفصه بر آن رشك میبردند و کوشش داشتند، بوسائلی حضرت را نسبت به ماریه بدبین سازند. حضرت رسول ایام ماه را بین زنان و کنیزگان خود تقسیم نموده بود و هر روزی را در منزل یکی از زنان می‌گذرانید (۲) یکروز که قرار بود در منزل حفصه باشد، حفصه برای دیدار پدر خود - عمر - در آنروز از حضرت اجازه گرفت، پس از آنکه از خانه خارج شد حضرت ماریه را احضار کرد که آنروز را با او بگذرانند. حفصه پس از آنکه

۱ - افسانه‌ای نیز هست که طیب را انوشروان بخدمت حضرت فرستاده بود.

۱ - یغمبر را ازین ماریه پسری آمد او را ابراهیم نام کرد و دو سال پیش‌تر زیست. تجارب السلف

از خانه پدر باز گشت و شنید که ماریه در منزل است از دخول بمنزل خودداری کرد و گفت تا ماریه خارج نشود داخل نخواهم شد، ماریه بیرون رفت و حفصه پس از ورود با حضرت بعتاب پرداخت. حضرت در مقام دلجوئی او برآمد ولی او راضی نشد و در حرف خود استوار ماند تا حضرت ماریه را بر خود حرام کرد. حفصه این خبر را بعایشه رساند و هر دو خوشحال شدند تا اینکه آیه تحریم از درگاه خداوندی نازل شد بدین لحن (۱)

« یا ایها النبی لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ؟ تَبْتَغِي مَرْضَاتِ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.... عَسَىٰ رَبِّهِ إِنْ طَلَّقَكُنْ أَنْ يَبْدَلَكَ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مِنَ الْمَسْلَمَاتِ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا ».

حضرت بناچار کفاره قسم پرداخت و از پیمان بازگشت و ماریه را اجازه مصاحبت داد. ماریه قبل از آنکه بمدینه وارد شود اسلام قبول کرده بود و این امر بدعوت حاطب صورت گرفت. ماریه سپید رنگ و بی اندازه زیبا و از مادر اصلاً رومی بود. در سال هشتم هجرت نیز پسری آورد که او را ابراهیم نام نهادند (۲) ولی ابراهیم در هجده ماهگی از دنیا رفت. ماریه تا زمان خلافت عمر زنده بود و پس از فوت در بقیع مدفون گشت و قبر او معروف است، وفات او در سال شانزدهم هجری اتفاق افتاد (۳).

ماریه از نظر محبوبیتی که نزد حضرت رسول داشت، مورد توجه این خاندان بود تا آنکه حتی پس از مرگ او نیز از تجلیل ذکر و نام او خودداری نداشتند.

حضرت حسن بن علی ضمن صلح با معاویه شرط کرده بود که قریه حفن - مولد ماریه - از دادن خراج معاف باشد، و قتیکه عبادة بن صامت - در ایام عمرو بن العاص - بمصر آمد، به جستجوی این قریه درآمد و مسجدی در محل خانه ماریه بنا کرد که بعدها بنام مسجد «سیدی عبادة» معروف شد.

۲ - پیغمبر پانزده زن خواست که از آنجمله سیزده زن را بخانه آورد و دورا پیش از دخول طلاق داد و گاه یازده داشت در یک حال و گاه ده و گاه نه و در وقت وفات نه بودند. تجارب السلف

۳ - گویند پیغمبر روزی در حجره حفصه با ماریه خلوت کرد، حفصه آمد با گریه گفت یا رسول الله در منزل من با کنیزی خلوت کردی و حرمت من فرو گذاشتی، فرمود برای دل تو او را بر خود حرام کردم ولی این سررا با زنان دیگر من نکو، حفصه عایشه را آگاه نمود، عایشه در حق ماریه سخن گفت تا چند گوی پیغمبر سوگند خورد که بیرامون ماریه نگردد هر دو دلخوش شدند، این آیه نازل شد. (خلاصة التفسیر آیه تحریم)